



درآمدی بر فهم احادیث مشکل اعتقادی با مطالعه موردی در احادیث علوی

یاسین پورعلی^۱

مهدی غلامعلی^۲

سیدحسین رسولی^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۷/۱۹

تاریخ تأیید: ۱۳۹۹/۱۰/۱۵

چکیده

حدیثی که مفهوم ظاهری آن شامل مطالب پیچیده و یا ناسازگار با یافته‌های پیشین باشد را مشکل الحدیث می‌نامند. فهم مشکل الحدیث‌ها در حوزه‌های گوناگون معرفتی، دارای روش‌های مختلفی است. هدف پژوهش حاضر تأملی در چگونگی فهم مشکل الحدیث‌های اعتقادی و کلامی با تکیه بر احادیث علوی است. از علل پربسامدی این‌گونه مشکل الحدیث‌ها می‌توان به گستردگی معارف اعتقادی در جامعه علمی شیعه عصر حضور، شیوه‌های متعدد صدور این‌گونه از معارف و مبارزه با عقاید منحرف اشاره کرد. در پژوهش پیش‌رو شماری از معارف اعتقادی، احادیث توحیدی و احتجاجات مربوط به امامت بررسی شده است. در این پژوهش دریافته شد که اصحاب ائمه علیهم‌السلام در عصر حضور و بعدها محدثان بزرگ به تبیین موردی احادیث مشکل اعتقادی پرداخته‌اند. از بررسی این تبیین‌ها می‌توان گفت فهم احادیث مشکل اعتقادی - در حوزه توحید - منوط به دانستن و به‌کارگیری معارف و قواعد عقلی است و فهم احادیث مشکل اعتقادی - در حوزه امامت - نیازمند به بررسی سیاق و فهم اشکالات مبنایی و بنایی است.

واژگان کلیدی

حل مشکل الحدیث، احادیث اعتقادی مشکل، روش‌شناسی، اشکال بنایی و مبنایی، احادیث علوی.

۱. دانش‌آموخته دکترای نهج‌البلاغه دانشگاه قرآن و حدیث و پژوهشگر همکار دانشگاه عالی دفاع ملی، نویسنده

مسئول (Pourali.y@gmail.com).

۲. استادیار گروه حدیث دانشگاه قرآن و حدیث قم (Mahdigh@gmail.com).

۳. عضو هیئت علمی دانشگاه علوم پزشکی آزاد اسلامی تهران (Rassouli110@gmail.com).

مقدمه

در منظومه احادیث ائمه اطهار علیهم‌السلام، دسته‌ای از احادیث با ویژگی‌های خاصی یافت می‌شوند که در علم‌الحديث از آنها به مشکل‌الحديث تعبیر می‌شود. حدیثی که مفهوم ظاهری‌اش شامل مطالب پیچیده‌ای است و مخاطب آن را در نیابد و یا با یافته‌های پیشین، ناسازگار می‌نماید، را مشکل‌الحديث گویند (سبحانی، ۱۳۸۳: ۹۶).

این‌گونه احادیث را می‌توان در تمام حوزه‌های معرفتی و دینی ملاحظه کرد، ولی در حوزه احادیث اعتقادی و کلامی بسیار پربسامد است.

روایات اعتقادی و کلامی، دسته‌ای از روایات هستند که بر محور اصول دین می‌چرخند و به تبیین معارف مبدأ و معاد و متعلقات این دو می‌پردازند. با توجه به ظرائف و دقائق موجود در این دسته از احادیث، برخی از احادیث مربوط به این بخش دچار پیچیدگی فهم شده‌اند و این پیچیدگی فهم یا به خاطر تنافی با داشته‌های عقلی و نقلی قبلی است و یا به خاطر علو مضمون موجود در این روایات است که به این دسته از احادیث، «احادیث مشکل اعتقادی» گفته می‌شود.

با تتبع در منابع حدیثی به منشأ پربسامدی این دسته از احادیث مشکل می‌توان پی برد. به نظر می‌رسد روایات اعتقادی اهل بیت علیهم‌السلام یا در پاسخ سؤالی است^۱ و یا در مقام تعلیم است. مواردی که در مقام تعلیم هستند یا ناظر به شبهات موجود جامعه است و یا برای تقویت بنیان‌های دینی صادر شده است.

احادیث نفی‌کننده عقاید منحرف مذاهب مختلف و اثرگذار را می‌توان از مصادیق احادیث تعلیمی به حساب آورد.^۲

از دیرباز تا کنون پژوهش‌های زیادی با محوریت احادیث مشکل اعتقادی صورت گرفته است. شارحان حدیث و تعلیقه‌نویسان از جمله مرحوم مجلسی، شارحان نهج‌البلاغه مانند

۱. کتاب‌هایی در رابطه با سؤالات از معصومان چاپ شده است؛ از جمله سلسه کتاب‌هایی با عنوان «پرسش‌های شیعیان و پاسخ‌های امام رضا علیه‌السلام» از آقای احمد قاضی زاهدی گلپایگانی چاپ شده است که برای هر يك از ائمه علیهم‌السلام جداگانه جلد مستقلی را قرار داده است.

۲. جست‌وجوی کلید واژه‌های «کذبوا والله»، «کذب والله»، «ان الناس یزعمون» و «ان الناس یروون» می‌تواند برای اثبات این ادعا کمک کند.

ابن میثم و شارحان صحیفه سجادیه مثل سید علیخان و شارحان کافی مثل ملاصدرا و مجلسی، همگی در احادیث اعتقادی به رفع مشکل پرداخته‌اند. برخی از پژوهشگران نیز با تألیف‌های مستقل مثل سیدمرتضی علم‌الهدی با تألیف الامالی و مرحوم سیدعبدالله شبر با تألیف مصابیح الانوار به تبیین احادیث مشکل پرداخته‌اند و برخی دیگر ضمن مقاله‌ای مستقل به تبیین احادیث مشکل پرداخته‌اند (امینی و اشکانی، ۱۳۹۸؛ دیمه کارگراب، ۱۳۹۴؛ مسعودی، ۱۳۹۴)، اما روش تبیین احادیث مشکل اعتقادی به صورت قاعده‌مند و کلی تدوین نشده است.^۱

با توجه به اهمیت احادیث مشکل اعتقادی باید قاعده و راهکاری برای فهم این دسته از احادیث بیان شود که در سایه کاربست این قاعده، مشکل فهم بخش عمده‌ای از احادیث از بین برود. اهتمام این پژوهش برای تبیین احادیث توحیدی و احتجاج‌های معصومان علیهم‌السلام است و انتخاب این دو موضوع به خاطر گستردگی‌شان در بین معارف اعتقادی است.

۱. استفاده از براهین عقلی در تبیین احادیث توحیدی

عقل یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌های پروردگار در حق انسان است که پروردگار عالم معیار محاسبه و مذاقه در اعمال انسان را عقل قرار داده است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۱۱) و تمام خیرات به وسیله عقل درک می‌شود. یکی از آثار مهم عقل فهم معارف دینی است که به وسیله این نعمت خدادادی درهای فهم به روی انسان باز می‌شود و هر چه مراحل تعقل ضابطه‌دار شود، نتایج محکمی به دست می‌آید که سیر ضابطه‌مندی در اصطلاح علمای علم منطق به برهان عقلی تعبیر می‌شود و بدین صورت تعریف می‌کنند که «برهان، قیاسی مرکب از مقدمات یقینی است که ذاتاً و به ضرورت، نتیجه‌ای یقینی به دست می‌دهد.» (طوسی، ۱۳۷۶، ۱: ۲۷۴) با تأملی در احادیث اعتقادی، در می‌یابیم که ائمه اطهار علیهم‌السلام از براهین عقلی بسیار گسترده استفاده کرده‌اند (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۸۰)؛ به طور کلی براهین استفاده‌شده توسط ائمه علیهم‌السلام را در سه دسته

۱. موارد اشاره‌شده نمونه‌ای از شارحان احادیث مشکل اعتقادی است، ولی در این موارد خلاصه نمی‌شود، بلکه تمام شارحان حدیث و تعلیقه‌نویسان از جمله مرحوم مجلسی، شارحان نهج‌البلاغه مانند ابن میثم، شارحان صحیفه سجادیه مثل سیدعلیخان و شارحان کافی مثل ملاصدرا و مجلسی همگی در احادیث اعتقادی به رفع مشکل پرداخته‌اند.

(تصوری (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۷۷)،^۱ تصدیقی^۲ و یا تبیین مشکل‌های درون‌متنی^۳) می‌توان جای داد.

از آنجاکه بخشی از سخنان ائمه علیهم‌السلام دارای علو مضمون هستند (پورعلی، ۱۳۹۷) که این‌ها را یا برای مخاطبین خاصی بیان فرموده‌اند و یا در بیانات توحیدی خود به کار برده‌اند، بخشی از این دسته از احادیث برای تبیین و توضیح احتیاج به براهین عقلی دارند که بدون استفاده از این براهین، فهم این دسته از احادیث دچار مشکل می‌شوند؛ بنابراین عموم مردم توانایی استفاده از تمام معارف الهیه را ندارند، بلکه برای فهم بعضی از معارف طی کردن مراحل تحصیلات عقلی لازم است. پس لازم است با کاربری شیوه خود ائمه علیهم‌السلام در حل مسائل، به تبیین برهانی و عقلی بعضی از احادیث پرداخته شود.

یکی از بهترین منابعی که به این شیوه در شرح احادیث عمل کرده است، ابن میثم بحرانی در شرح نهج‌البلاغه است که در جای جای شرح خود براهینی از صغری و کبری تشکیل داده است (بحرانی، ۱۳۶۲، ۱: ۳۲۱؛ همان، ۳: ۱۶۷ و ۲۸۲؛ همان، ۴: ۴۷، ۲۳۹، ۲۷۳، ۳۵۱، ۴۱۷ و

۱. بعضی از مفرداتی که از بار معنایی خاصی بودند و فهم آن‌ها برای مخاطب با دشواری همراه بوده است را ائمه اطهار علیهم‌السلام با براهین خود تبیین نموده‌اند: «إِنِّي مَا وَجَدْتُ شَيْئاً صَغِيراً وَلَا كَبِيراً إِلَّا وَإِذَا ضَمَّ إِلَيْهِ مِثْلُهُ صَارَ أَكْبَرَ وَفِي ذَلِكَ رَوَالٌ وَانْتِقَالَ عَنِ الْحَالَةِ الْأُولَى وَ لَوْ كَانَ قَدِيماً مَا زَالَ وَلَا حَالٌ لِأَنَّ الَّذِي يَزُولُ وَ يَحُولُ يَجُوزُ أَنْ يَوْجَدَ وَ يَبْتَطَلَ فَيَكُونُ بِوُجُودِهِ بَعْدَ عَدَمِهِ دُخُولٌ فِي الْحَدِيثِ وَ فِي كَوْنِهِ فِي الْأَزَلِ دُخُولُهُ فِي الْعَدَمِ وَ لَنْ تَجْتَمِعَ صِفَةُ الْأَزَلِ وَ الْعَدَمِ وَ الْحُدُوثِ وَ الْقَدَمِ فِي شَيْءٍ وَاجِدٍ فَقَالَ عَبْدُ الْكَرِيمِ هَبْكَ عَلِمْتُ فِي جَرَى الْحَالَتَيْنِ وَ الزَّمَانَيْنِ عَلَى مَا ذَكَرْتَ وَ اسْتَدَلَّتْ بِذَلِكَ عَلَى حُدُوثِهَا فَلَوْ بَقِيَتِ الْأَشْيَاءُ عَلَى صِغَرِهَا مِنْ أَيْنَ كَانَ لَكَ أَنْ تُسْتَدِلَّ عَلَى حُدُوثِهَا فَقَالَ الْعَالِمُ إِنَّمَا تَتَكَلَّمُ عَلَى هَذَا الْعَالَمِ الْمَوْضُوعِ فَلَوْ رَفَعْنَا وَ وَضَعْنَا عَالِماً آخَرَ كَانَ لَا شَيْءَ أَدَلَّ عَلَى الْحَدِيثِ مِنْ رَفَعْنَا إِيَّاهُ وَ وَضَعْنَا غَيْرَهُ وَ لَكِنْ أُجِيبُكَ مِنْ حَيْثُ قَدَّرْتَ أَنْ تَلْزِمَنَا فَنَقُولُ إِنَّ الْأَشْيَاءَ لَوْ دَامَتْ عَلَى صِغَرِهَا لَكَانَ فِي الْوَهْمِ أَنَّهُ مَتَى ضَمَّ شَيْءٌ إِلَى مِثْلِهِ كَانَ أَكْبَرَ وَ فِي جَوَازِ التَّغْيِيرِ عَلَيْهِ خُرُوجُهُ مِنَ الْقَدَمِ كَمَا أَنَّ فِي تَغْيِيرِهِ دُخُولَهُ فِي الْحَدِيثِ لَيْسَ لَكَ وَرَاءَهُ شَيْءٌ يَا عَبْدَ الْكَرِيمِ فَانْقَطِعْ وَ خُزِي».

۲. گاهی مفردات يك مطلبی مجهول نیست؛ اما نسبت دادن يك مفهوم به مفهوم دیگر دچار پیچیدگی می‌شود که از آن به مجهول تصدیقی تعبیر می‌شود و ائمه اطهار علیهم‌السلام با بیان براهین به تبیین این مجهول تصدیقی پرداخته‌اند. امام رضا علیه‌السلام در مقام شناخت خدا می‌فرماید که اساس شناخت خدا یکتا دانستن خدا است و لازمه یکتا دانستن خدا، محدود ندانستن خداوند است. بعد برای این مطلب خود که توحید وقتی محقق می‌شود که تحدید از خدا نفی بشود، برهان اقامه می‌کند و می‌فرماید: «لِشَهَادَةِ الْعُقُولِ أَنَّ كُلَّ مَحْدُودٍ مَخْلُوقٌ»؛ عقول انسان‌ها حکم می‌کند و شهادت می‌دهد که هر محدودی مخلوق است. برهان امام را بدین صورت می‌توان تصویر کرد که از صغری (خدا مخلوق نیست) و کبری (هر محدودی مخلوق است) نتیجه گرفته می‌شود که خداوند محدود نیست.

۳. ائمه اطهار علیهم‌السلام گاهی با ارائه برهان‌های خود تعارض موجود در يك عبارت را تبیین و توضیح می‌دادند.

۴۴۱؛ همان، ۵: ۲۴، ۱۶۶ و ۱۸۱). برای روشن شدن اهمیت براهین عقلی در تبیین مشکل الحدیث، در ادامه چند حدیث مشکل با برهان تبیین می‌شود:

۱-۱. کُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُولٍ

در میان متون روایی، احادیث عقلی فراوانی دیده می‌شود که به خاطر وجود الفاظ و اصطلاحات خاص فلسفی از احادیث مشکل شمرده می‌شوند. الفاظی از قبیل حدوث، قدم، علّت، معلول، حرکت و تغییر. با اشراف بر مفاهیم این الفاظ می‌توان به تبیین این‌گونه احادیث پرداخت؛ برای مثال، در روایت زیر تبیین معنای لفظ معلول، مشکل‌گشای معنای روایت است. امیر مؤمنان (علیه السلام) فرموده است: «وَكُلُّ قَائِمٍ فِي سِوَاهُ مَعْلُولٍ». (سیدرضی، ۱۴۱۴ق: خطبه ۱۸۶) کهن‌ترین مسئله فلسفه، مسئله علّت و معلول است. در هر سیستم فلسفی نام علّت و معلول برده می‌شود، برخلاف اصالت وجود یا وجود ذهنی که در برخی سیستم‌های فلسفی جایگاه بلندی دارد و برخی از سیستم‌های فلسفی دیگر کوچک‌ترین آگاهی از آن ندارند.

عمیق‌ترین رابطه‌ها، رابطه علّت و معلول است که علّت وجوددهنده معلول است. آنچه معلول از علّت دریافت می‌کند، تمام هستی و واقعیت خویش است؛ به طوری که اگر علّت نبود، معلول هم نبود. پس نیاز معلول به علّت، از شدیدترین نیازها- یعنی نیاز در اصل هستی- است.

از جمله مسائل باب علّت و معلول این است که هر پدیده‌ای معلول و نیازمند به علّت است؛ یعنی اگر چیزی در ذات خود عین هستی نیست و هستی او عارض شده و پدید آمده است، ناچار در اثر دخالت عاملی بوده است که آن را «علّت» می‌نامیم؛ پس هیچ پدیده‌ای بدون علّت نیست. فرضیه مقابل این نظریه، نظریه «صدفه» و «اتفاق» است، این‌که فرض شود پدیده‌ها بدون علّت پدید می‌آیند. این فرضیه به شدت مردود است.

طبق آنچه عقل از علّت و معلول بیان می‌کند، این است که رابطه علّت و معلول از حیث وابستگی، یک طرفه است نه دو طرفه؛ زیرا وجود معلول وابسته به وجود علّتش است، ولی وجود همین علّت وابسته به همین معلول نیست؛ هر چند امکان دارد خود این علّت، معلول علّت دیگری باشد و از این حیث وابسته به آن علّت باشد. برای مثال، ممکن است «ج» معلول «ب» و «ب» معلول «الف» باشد، در این صورت، «ب» هم معلول است و هم علّت (یعنی

هم وابستگی دارد و هم معلولی به او وابسته است)، ولی حیثیات آن متفاوت است. با تبیین معنای معلول می‌توان به معنای روشنی از این حدیث دست یافت. ابن ابی الحدید با توجه به معنای معلول به تبیین حدیث پرداخته و روشن کرده است که امور قائم به غیر مثل اعراض حتماً معلول است؛ زیرا اگر اعراض واجب بودند، باید در قوام خودشان از غیرشان غنی می‌شدند؛ در حالی که اعراض محتاج محلی هستند که ذاتشان با آن قوام بگیرد، پس این عرض‌ها، معلول هستند؛ زیرا هر محتاج به غیری، ممکن است. پس باید برای این ممکن مؤثری باشد (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق، ۱۳: ۷۱).

۲-۱. اَعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ

نمونه دیگر از احادیث مشکل اعتقادی که با تبیین عقلی می‌توان به معنای آن پی برد، حدیثی از امیر مؤمنان علیه السلام است که می‌فرماید: «اعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۸۵). معنای ظاهری حدیث این است که در مقام شناختن خدا باید به وسیله خودش خدا را شناخت، اما درک و فهم این حدیث سختی خودش را دارد و مشکل این است که مجهول چطور می‌تواند معرّف خودش باشد؟ در مورد معرّف بحث شده است که باید روشن‌تر از معرّف باشد (ابن سینا، ۱۳۶۴: ۴۲)؛ پس باید این معضل را حلّ کرد که منظور امیر مؤمنان علیه السلام از این حدیث چیست و چطور خود خدا می‌تواند معرّف خودش باشد؟

کلینی در *الکافی* غالباً به نقل و تبویب احادیث پرداخته است و کمتر حدیثی را شرح می‌دهد. از احادیثی که کلینی به توضیحش می‌پردازد، همین حدیث است. ایشان در مقام تبیین حدیث گفته است که خدا، اشخاص، انوار، جواهر و اعیان را خلق فرموده است و شباهتی با مخلوقاتش ندارد. پس اگر کسی بخواهد خدا را با تشبیه بر مخلوقاتش بشناسد، راه خطا رفته است. در مقابل، کسی اگر شباهت خدا با موجودات را نفی کند، در واقع خدا را به وسیله خدا شناخته است (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۸۵).

برخی از شارحان در توضیح این حدیث از مباحث عقلی استفاده کرده و قائلند که راه شناخت خدا یا مشاهده و یا تنزیه و تقدیس است و نمی‌توان تعریفی برای خدا اقامه کرد؛ چون هیچ امری روشن‌تر از خدا نیست که در تعریف گنجانده شود. از دو راه گفته شده، راه اول برای کسی که تعلق به دنیا دارد، ممکن نیست. پس راه دوم باقی می‌ماند، با این توضیح که با وجود اشیا بر ذات خدا استدلال شود؛ یعنی ذات خدا به وسیله نفی مثل و شبه شناخته می‌شود؛ برای

این که غیر خدا، مخلوق خدا است و مخلوق نه در ذات مساوی خالق است تا این که مثل خدا باشد، نه در صفات مساوی خدا است تا شبه خدا باشد و چون صفات خدا عین ذات خدا است. اگر چیزی در صفت مساوی با صفات خدا باشد، در واقع با ذات خدا هم مساوی است و لازمه اش این است که مثل خدا باشد و لازمه اش تعدد خالق است که محال است؛ پس زمانی که ما سوای خدا از خدا سلب شد، فهمیده می شود که خدا منزّه است از این که توصیف به غیر ذاتش شود و یا بر خدا معنایی غیر از ذاتش صدق کند. پس نهایت چیزی که در باب معرفت خدا با برهان می توان گفت این که امکان ندارد شناخت خدا به چیزی غیر خودش باشد (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۳، ۳: ۶۱).

۳-۱. إِنَّ عَلِيَّ كُلَّ حَقِّ حَقِيقَةً

مورد دیگری از احادیث مشکل که می توان با معارف و براهین عقلی به تبیین آن پرداخت، حدیثی از پیامبر خدا ﷺ است که می فرماید: «إِنَّ عَلِيَّ كُلَّ حَقِّ حَقِيقَةً» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱: ۶۹). این حدیث در نگاه اول معنای چندان روشنی ندارد. فهم این که هر حقی، حقیقتی دارد، با مشکل مواجه است؛ زیرا گزاره و خبری که از مبتدا و نهادی داده می شود باید مبین و توضیح دهنده مبتدا باشد. وقتی مبتدا و خبر عین هم باشند، تبیین و توضیحی دقیق به دست نمی آید؛ بنابراین با توجه به این مسئله بعضی از مترجمان الکافی با اضافه کردن کلماتی بر ترجمه حدیث خواسته اند به تبیین حدیث کمک کرده باشند؛ برای مثال، آقای مصطفوی ترجمه حدیث را بدین گونه آورده است: «برای هر امر حقی، حقیقتی موجود است که به سوی آن حق رهبری می کند.» (مصطفوی، ۱۳۶۹، ۱: ۸۸)

با وجود این که این توضیح ها اضافه شده است، اما حدیث به طور کامل واضح نشده و پیچیدگی اش هنوز مانده است. با مراجعه به شروح الکافی روشن می شود که با به کارگرفتن براهین عقلی، معضل فهم این حدیث از بین می رود. یکی از شارحان با بهره گیری از مباحث عقلی در شرح این حدیث می گوید: «وجود هر موجودی در خارج، زائد بر ذاتش است؛ پس برای هر وجودی يك اصلی است که آن اصل، منشأ وجودش شده و موجودیت این وجود با آن اصل است و با قطع نظر از آن اصل، موجودیت آن وجود باطل است. پس این وجود با لحاظ آن اصل دارای حقیقت می شود و قرینه بر این مطلب استفاده از «علی» در این حدیث است که این حرف جر بر احاطه و استعلاي علّت بر معلول دلالت می کند (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۳، ۲:

۱. (۳۷۴)

طبق گفته‌های این شارح حدیث- که ذیل حدیث هم می‌تواند مؤید این گفته باشد-^۲ به نظر می‌رسد منظور پیامبر ﷺ این است که برای سنجیدن هر مطلب حقیقی، راهی است که با لحاظ آن می‌توان به حقیقت مطلب پی برد و ملاک و میزان سنجش حقیقت مطالب، حقیقت است که به تعبیر ملاصدرا، اصل آن چیز است و چون حدیث در مقام تبیین منشأ احادیث درست از نادرست است، می‌توان نتیجه گرفت که منظور پیامبر ﷺ این است که قرآن اصل، منشأ و معیار سنجش احادیث است؛ به طوری که هر حدیثی که موافق قرآن بود باید اخذ شود و هر حدیثی که مخالف قرآن باشد، باید ترك شود.

۴-۱. کارکرد ضمنی برهان‌های عقلی در تبیین احادیث مشکل

براهین عقلی در ضمن تبیین مشکل الحدیث، فوائد دیگری را نیز متضمن است که در ذیل به برخی از این فوائد اشاره می‌شود:

۴-۱-۱. اعتبارسنجی احادیث

برهان‌های عقلی علاوه بر این که در تبیین احادیث دارای کارآمدی خاصی هستند، در نگاه بعضی از شارحان حدیث می‌تواند در نقش یکی از مؤلفه‌های اعتبارسنجی احادیث هم نقش ایفا کند؛ بدین صورت که اگر مضمون حدیثی با برهان‌های عقلی مطابقت داشته باشد، می‌توان به صدور این حدیث اطمینان کرد، هر چند سند صحیحی نداشته باشد.

ملاصدرا از جمله این شارحان حدیث است. ایشان در توضیح حدیث دوم باب عقل اصول کافی می‌گوید که سند این روایت به خاطر بعضی از روایانش از جمله سهل بن زیاد و مفصل بن عمر، ضعیف به حساب می‌آید؛ اما ضعف سندی این روایت به صحت مضمونش ضرر نمی‌زند؛ چراکه با برهان عقلی مضمون روایت تقویت می‌شود. وی سپس از این برداشت خود قاعده عمومی ارائه می‌کند و می‌گوید که با این شیوه، می‌توان به صحت مضمون بیشتر احادیث

۱. علی کل حق حقیقه، ان کل موجود فی الخارج وجوده زائد علی ذاته فله اصل ینشأ منه وجوده و هو حقیقته الاصلیه، اذ هو به موجود و هو بذاته اذا قطع النظر عن ذلك الاصل الی ذاته من حیث ذاته بذاته یكون باطلا، فهو بذلك الاصل ذا حقیقه فذلك الاصل حقیقته، و انما اتی بکلمه «علی» لدلالاتها علی الاحاطة و الاستعلاء الی اللعلة بالقیاس الی معلولها.

۲. إِنَّ عَلِيَّ كُلِّ حَقٍّ حَقِّقَةً وَ عَلِيَّ كُلِّ صَوَابٍ نُورًا فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَ مَا خَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ.

در باب اصول معارف و مسائل توحیدی که سند ضعیفی دارند، پی برد.

۲-۴-۱. کشف دقائق کلام معصومین علیهم السلام

تبیین معارف ائمه علیهم السلام از طریق برهان‌های عقلی سبب ژرف‌نگری و تیزبینی در به دست آوردن معارف اهل‌بیت علیهم السلام می‌شود. ملاصدرا یکی از شارحانی است که به این سبک عمل کرده است. علامه شعرانی درباره روش ملاصدرا می‌گوید: «مردم قبل از صدرالمتألهین بیشتر گمان می‌کردند که سخنان ائمه علیهم السلام خطابی و مناسب فهم عامه است، ولی از زمانی که ملاصدرا احادیث اصول عقائد را شرح کرد، ثابت شد که تمام سخنان آنان برهانی و مبنی بر دقائق علم توحید است.» (مازندرانی، ۱۳۸۲، ۳: ۲۸۳).^۱

امام خمینی رحمه الله نیز یکی از راه‌های استفاده از دقائق معارف اهل‌بیت علیهم السلام را آشنایی با افکار ملاصدرا می‌داند (معماری، ۱۳۸۷: ۵).^۲

۲. استفاده از نقد بنایی در تبیین احتجاج‌های معصومان علیهم السلام

مناظره و محاجّه به‌عنوان یکی از شکل‌های گفت‌وگو و تبیین باورها، جایگاه مهمی در زندگی اجتماعی انسان دارد. یکی از ارکان اصلی در احتجاج‌ها، مخاطب است که مناظره‌گر با توجه به وضعیت و شرایط مخاطبان از شیوه‌های متفاوتی استفاده می‌کند. از کاربردهای مهم مناظره، نقد افکار طرف گفت‌وگو است و این نقد ممکن است به دو شکل انجام گیرد که این دو شکل در زبان رایج علوم دینی به اشکال مبنایی و اشکال بنایی معروف شده‌اند. با وجود این که این دو اصطلاح در بیشتر کتب استدلالی دینی استفاده شده است، اما به تعریف و تبیین این دو پرداخته نشده است (روحانی، ۱۳۸۲، ۵: ۴۷۶؛ صدر، ۱۴۱۵ق: ۲۴۳؛ سند، ۱۴۲۹ق، ۱: ۲۰۳) و با توجه به تتبع نسبتاً جامع نگارنده، فقط در مقاله‌ای به صورت گذرا تعریف شده است (مبلغی، ش ۵۰: ۲)

۱. و كان الناس قبل صدر المتألهين يظنون كلام الأئمة علیهم السلام خطابيا مناسباً لآذهان العامة الا قليلا مما تعرض لشرحه أعظم علمائنا فلما شرح الصدر أحاديث الاصول ثبت أن جميع ما ذكره برهانية مبنية لدقائق علم التوحيد.

۲. امام خمینی: «اگر کسی با مبانی و مقدمات مقرر در محال خود مخصوصاً کتب عرفانی شامخین و در فلاسفه کتب صدر الحکماء و الفلاسفه و افضل الحکماء الاسلامیه این مشرب احلاهی ایمانی را درک کند و به مقام قلب برساند، فتح این باب بر او می‌شود.»

با توجه به این که این دو شیوه از نقد و اشکال یک شیوه عقلایی است و تمام عقلا هم در مناظرات و محاجات خود برای غلبه بر خصم از این شیوه استفاده می کنند، می توان با تکیه بر ارتکازات ذهنی و موارد استعمال، اشکال بنایی و مبنایی را بدین صورت تبیین کرد که منظور از اشکال مبنایی این است که انسان بر مبنای طرف مقابل ایراد وارد کند و پایه های استدلال وی را خراب کند و مقصود از اشکال بنایی این است که با مبنای خصم در مقام احتجاج کاری نداریم، بلکه اشکال اصلی در عدم پیروی خصم از مبنای خودش است. مسئله بسیار مهم در اشکال بنایی این است که مبنای خصم احتمال دارد با احتجاج کننده یکی باشد و نیز احتمال دارد که متفاوت باشد و در نتیجه، نباید دلایل ناقد را عقیده واقعی دانست؛ زیرا وی در مقام غلبه بر خصم از این راه است و چه بسا ممکن است که عقیده اش در این مسئله غیر از مسائل مطرح شده در مناظره باشد.

اشکال بنایی از جهتی از اشکال مبنایی مشکل تر است؛ زیرا در بنایی، علاوه بر این که انسان باید از مبنای خصم مطلع باشد، باید از عدم مشی خصم طبق مبنای خودش نیز مطلع باشد. اشکال بنایی با جدل (طوسی، ۱۳۷۶: ۴۴۴) و قاعده الزام (حلی، ۱۴۱۵ق: ۲۶۹؛ جعفری، ۱۳۶۰: ۸۱؛ بجنوردی، ۱۳۷۷، ۳: ۱۷۰) هم افق است؛ به این معنا که مضمون هر سه مطلب در آخر یکی است؛ زیرا جدل، صنعتی است که با آن می توان از مقدمات مشهور یا مسلّم، قیاسی تشکیل داد و با آن، وضعی (رأی یا عقیده ای) را ابطال کرد یا از وضعی دفاع نمود، بی آن که تناقضی لازم آید (ابن سینا، ۱۹۶۵م، ۳: ۲۴-۲۵) و هدف از تألیف قیاس یا استقرای جدلی به منظور اقتناع و الزام مخاطب از آن صادر می شود. دقت در ماده جدل هم افق بودن اشکال بنایی و جدل را می رساند؛ زیرا اگر در مباحثات، اسکات خصم، مدنظر باشد، ماده مسلّمات در استدلال به کار می رود و مسلّمات عبارت از قضایای معتقدی هستند که به سبب توافق مردم و تسلیم در مقابل آنها، صادق به شمار می آیند؛ در حالی که در واقع اعم از صادق، کاذب و مشکوک هستند.

هم افقی قاعده الزام با اشکال بنایی نیز بدین صورت است که شیعیان طبق این قاعده، در مواردی که بین فقه شیعه و غیر شیعه اختلاف نظر وجود دارد، می توانند فرد غیر شیعه را وادار به پذیرش قوانین دین و مذهب خودش کنند؛ هر چند آن قانون در فقه شیعه پذیرفته شده نباشد (فرحی، ۱۴۳۱ق: ۱۳۳).

ائمه اطهار علیهم السلام (مفید، ۱۴۱۳ق: ۱۶۹؛ مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۳: ۵۲؛ مجلسی، ۱۴۰۴ق، ۱: ۲۵۲) و اصحابشان (ابن بابویه، ۱۳۹۵، ۲: ۳۶۴) در مناظره‌های خود از شیوه بنایی به وفور استفاده کرده‌اند و دقت نکردن به این شیوه از احتجاج ائمه علیهم السلام، سبب مشکل‌نمایی برخی از احادیث مشکل‌شده است و با تبیین روش احتجاج‌های ائمه علیهم السلام در مناظره‌های خود بسیاری از احادیث از زمره مشکل‌الحديث خارج شده و معنایی هم‌افق با روح تشیع را در اختیار مخاطبان خود قرار می‌دهند.

مطلب بسیار مهم در استفاده از این شیوه در تبیین احادیث مشکل، احراز مبنای ائمه اطهار علیهم السلام است که در مرحله اول با ادله محکم مبنای معصومان علیهم السلام باید مشخص شود و این احراز مبنای واقعی، قرینه‌ای محکم بر جدلی بودن حدیث در مقام محاجه می‌شود و با این روش تبیین احادیث می‌توان به ایرادتراشی‌های بی‌اساس بر علیه شیعه پاسخ داد.

در این قسمت نمونه‌ای از مناظرات مشکل‌نمای ائمه علیهم السلام آورده می‌شود و به تبیین و رفع اشکال از این گزاره‌های حدیثی پرداخته می‌شود؛ بدین ترتیب که اول متن مورد بحث آورده می‌شود، در مرحله بعد اشکال وارد بر متن توضیح داده می‌شود، در مرحله سوم، مبنای ائمه علیهم السلام با دلایل محکم بیان می‌شود و در آخر با توجه به مبنای مسلم ائمه علیهم السلام بنایی بودن اشکال روشن خواهد شد.

۱-۲. مبنای خلافت در نامه ششم نهج البلاغه

نامه امیر مؤمنان علیه السلام به معاویه یکی از نامه‌های بحث‌برانگیز است. علت مشکل‌نما بودن این نامه در این است که طبق عقیده شیعه، امامت مقامی انتصابی از طرف خدا است و انتخاب مردم تأثیری در مشروعیت جایگاه امامت ندارد (حلی، ۱۴۰۷ق: ۱۸۱)، اما این نامه در تقابل با این عقیده مشهور است و در نگاه اول انتخابی بودن جایگاه امامت را می‌رساند. متن نامه بدین صورت است: «إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَيَّ مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ وَإِنَّمَا السُّورِيُّ لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِيُّ فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَيَّ رَجُلٍ وَسَمَّوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًا فَإِنْ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بَطْعَنٍ أَوْ بَدْعَةٍ رَدُّوهُ إِلَيَّ مَا خَرَجَ مِنْهُ فَإِنْ أَبِي قَاتَلُوهُ عَلَيَّ اتَّبَاعِهِ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا لَهِ لِلَّهِ مَا تَوَلَّى وَ لَعَمْرِي يَا مَعَاوِيَةُ لَئِنْ نَظَرْتُ بِعَقْلِكَ دُونَ هَوَاكَ لَتَجِدَنِي أَبْرَأَ النَّاسِ مِنْ دَمِ عُثْمَانَ وَ لَتَعْلَمَنَّ أَنِّي كُنْتُ فِي عَزْلَةٍ عَنْهُ إِلَّا أَنْ تَتَجَنَّى فَتَجَنَّى مَا بَدَأَ لَكَ وَ السَّلَامُ» (سیدرضی، ۱۴۱۴ق: نامه ۶)؛ آن مردمی که با ابو بکر و عمر و عثمان بیعت کردند با

همان شرایط و مقررات با من بیعت کردند، حاضر را حقی نیست که غیر را اختیار کند، و غایب را نمی‌رسد که آن را قبول نکند. شورا برای مهاجرین و انصار است. اگر بر مردی در خلافت اجتماع کردند و او را پیشوا نامیدند خداوند به آن راضی است؛ بنابراین اگر کسی از فرمان اهل شورا با انکار و بدعت بیرون رود او را به آن برمی‌گردانند و اگر فرمان آنان را نپذیرد، با او به خاطر پیروی از غیر راه اهل ایمان می‌جنگند و خداوند بر گردن او نهد آن را که خود بر عهده گرفته است.

برخی از مخالفان با استدلال به این نامه به امامت انتصابی ایراد گرفته‌اند و طبق این نامه ادعا می‌کنند که امامت انتخابی است؛ از جمله ابن ابی الحدید معتقد است این بخش از کلام امیر مؤمنان علیه السلام با صراحت، بر این دلالت دارد که انتخاب شورا راه اثبات خلافت است و به شیعه نسبت داده است که این نامه از باب تقیه است. امام نمی‌توانست در برابر معاویه واقعیت را بیان کند و تصریح کند که من از سوی رسول الله صلی الله علیه و آله مبعوث به خلافت شده‌ام (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق، ۱۴: ۳۵).

در جواب این دسته از استدلال‌کنندگان باید گفت که امیر مؤمنان علیه السلام نوع خاصی از استدلال را در برخورد با مخالفان فکری، عقیدتی و سیاسی به کار می‌برد. استدلال‌های آن حضرت به سبکی بود که مخالفان توان پاسخگویی به آن را نداشتند. آن حضرت بر اساس سخنان و اعتقادات مخالفان، علیه آنان استدلال می‌کرد.

امام در نامه به معاویه و در استدلال بر حقایق خویش، به نصّ یا سابقه‌اش در اسلام و سخنان حضرت رسول صلی الله علیه و آله درباره خود اشاره نکرده است؛ چراکه در این صورت، با انکار معاویه و توجیه و تأویل آن مواجه می‌شد. امام آنچه که معاویه بر اساس آن به قدرت رسیده بود را مطرح می‌کرد و مشروعیت خلافت خویش را بر اساس آن به وی یادآور می‌شد. قدرت معاویه ناشی از انتخاب او توسط عمر و تأیید امارتش از جانب عثمان بود. معاویه و هم‌فکرانش اعتقاد داشتند که ابوبکر، عمر و عثمان از آن روی بر حقّ‌اند که مهاجر و انصار با آنان بیعت کرده‌اند. امام با این استدلال به معاویه می‌فهماند که حقّ مخالفت با منتخب مهاجر و انصار را ندارد. معاویه نیز هیچ‌گاه نتوانست به این استدلال امام پاسخ مناسبی بدهد. مسئله خلافت خلفای پیشین چیزی نبود که بتواند آن را انکار کند. در واقع استدلال امام استدلالی به اصطلاح «جدلی» است که مسلمات طرف مقابل را می‌گیرد و با آن بر ضدّ وی استدلال می‌کند. در

اینجا، معاویه که خود را از طرفداران حکومت خلفای پیشین می‌دانست، نمی‌توانست چگونگی گزینش آن‌ها را برای خلافت انکار کند و این در حالی بود که این گزینش به صورت بسیار کامل‌تری در مورد حکومت علی (علیه السلام) واقع شده بود. عموم مهاجران و انصار در مدینه با آن حضرت بیعت کرده بودند و حتی طلحه و زبیر که بعدها به مخالفت برخاستند نیز جزو بیعت‌کنندگان بودند. سنت آن زمان بر این بود که اگر مهاجران و انصار مدینه کسی را انتخاب می‌کردند غایبان و دورافتادگان آن را به رسمیت می‌شناختند؛ بنابراین معاویه نمی‌توانست با این استدلال امام به مخالفت برخیزد.

خطای ابن ابی الحدید از اینجا است که به مخاطب این نامه (یعنی معاویه) اصلاً نگاه نکرده و همچنین مسئله جدل را با مسئله تقیّه اشتباه نموده است. شیعه نمی‌گوید امیر مؤمنان (علیه السلام) در مقابل معاویه تقیّه کرد، بلکه می‌گوید که به چیزی استدلال کرد که او نتواند با آن مخالفت کند؛ یعنی با مسلمات نزد او، بر ضدش با آن استدلال فرمود (مکارم شیرازی، ۱۳۹۰، ۹: ۸۵).

۲-۲. حکمت ۱۹۰ نهج البلاغه

یکی از مشکل‌الحدیث‌های مربوط به بحث امامت در کلمات قصار نهج البلاغه آمده است که در آنجا حضرت برخلاف عقیده مسلم شیعه - که امامت را انتصاب از جانب خدا می‌دانند - معیار خلافت و امامت را صحابه بودن و قرابت فامیلی با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دانسته است. متن فرمایش حضرت بدین صورت است: «وَأَعَجَبًا أَنْ تَكُونَ الْخِلَافَةَ بِالصَّحَابَةِ وَلَا تَكُونَ بِالصَّحَابَةِ وَالْقَرَابَةِ» (سیدرضی، ۱۴۱۴ق: حکمت ۱۹۰)؛ شگفتا! آیا خلافت به دلیل مصاحبت با پیامبر (صلی الله علیه و آله) برپا می‌شود، ولی با مصاحبت و خویشی به وجود نمی‌آید؟

سیدرضی بعد از ذکر این حدیث، شعری هم‌مضمون با مطلب قبلی از حضرت بدین صورت روایت کرده است: «فَإِنْ كُنْتَ بِالشُّورَى مَلَكَتْ أُمُورَهُمْ، فَكَيْفَ بِهَذَا وَالمُشِيرُونَ غُيَّبٌ وَ إِنْ كُنْتَ بِالقُرْبَى حَجَجْتَ خَصِيمَهُمْ، فَغَيْرِكَ أَوْلَى بِالنَّبِيِّ وَ أَقْرَبُ» (سیدرضی، ۱۴۱۴ق: ذیل حکمت ۱۹۰)؛ اگر با شورا کار را در دست گرفتی، این چه شورایی است که رأی‌دهندگان در آن نبودند؛ و اگر با نسب بر مدعیان حجت آوردی، دیگری از تو به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نزدیک‌تر بود.

تبیین این حدیث مشکل در گرو عنایت به شیوه القای بحث از طرف امیر مؤمنان (علیه السلام) است. حضرت در این فرمایش اشکال بنایی وارد کرده است، بدین معنا که اگرچه امام در تحقق

امامت، به نص باور دارد و بر آن تأکید می‌ورزد؛ اما در فضایی سخن می‌گوید که حقایق، دگرسان شده و کسی این حقیقت را نمی‌پذیرد. امام وقتی این فرمایش را بیان کردند که عمر به ابو بکر گفت: «تو در سختی و آسایش مصاحب و همراه رسول خدا ﷺ بودی، دستت را بده تا با تو بیعت کنم.» در این فضا، امام با صاحبان سقیفه به جدال احسن پرداخته و فرمود: «اگر شرط خلافت، صحابی بودن باشد، به طریق اولی، من باید خلیفه باشم؛ چراکه افزون بر صحابه بودن، قرابت با پیامبر ﷺ را نیز دارم؛ یعنی صحابی بودن با قرابت پیامبر ﷺ، وقتی با هم همراه شدند، دارنده آن اولی خواهد بود (طباطبایی، ۱۳۷۹، ش ۱۸: ۹۵).

نتیجه‌گیری

احادیث اهل بیت علیهم‌السلام در کنار قرآن، منبع مهم معرفتی برای شیعیان است و باید در فهم دقیق احادیث، به ویژه احادیث اعتقادی همّت گماشت. فهم برخی از احادیث اعتقادی بسیار دشوار است و شارحان کتاب‌های حدیثی در این عرصه، تلاش‌های خوبی را به ثمر نشانده‌اند. در مجموعه احادیث اعتقادی، به نظر می‌رسد احادیث توحیدی و احادیث اثبات امامت ائمه اطهار علیهم‌السلام از مهم‌ترین و پربسامدترین احادیث کلامی و اعتقادی است که بخشی از آن‌ها را بی‌تردید باید در شمار مشکل‌الحدیث‌ها برشمرد.

هدف پژوهش حاضر تأملی در چگونگی فهم مشکل‌الحدیث‌های اعتقادی و کلامی با تکیه بر احادیث علوی بود و محور اصلی این پژوهش سعی در قاعده‌مند کردن چگونگی تبیین احادیث مشکل است و به‌عنوان درآمد و مقدمه برای رسیدن به این هدف، احادیث توحیدی و احتجاج‌های معصومان علیهم‌السلام مورد کنکاش واقع شده است.

در این تحقیق، ابتدا ده‌ها روایت اعتقادی - در موضوعات توحید، امامت و خلافت - همسو با تعریف مشکل‌الحدیث در نهج‌البلاغه و احادیث علوی گزینش و سپس شیوه‌های تبیین شارحان این احادیث بازخوانی شد. شارحان در تبیین مشکل‌الحدیث‌های اعتقادی توحیدمحمور تنها با استفاده از معارف و براهین عقلی، توانسته‌اند مشکل فهم احادیث توحیدی را برطرف کنند. بنابراین پژوهشگرانی که به دنبال فهم صحیح مشکل‌الحدیث‌های اعتقادی در حوزه توحید هستند، باید ابتدا دانش خود را در برهان‌شناسی و قواعد عقلی تنومند سازند و سپس به شرح و بسط این‌گونه روایات روی آورند؛ اما در فهم مشکل‌الحدیث‌های اعتقادی در موضوع امامت و خلافت، شارحان ضمن تمرکز به سیاق مباحث ارائه‌شده توسط اهل بیت علیهم‌السلام، ابتدا به

دنبال آشکار کردن شیوه استدلالی ائمه علیهم السلام هستند که بیشتر از شیوه‌های نقلی بهره جسته‌اند. اما آنچه مهم است، گاهی خلط بین شیوه بنایی و مبنایی در استدلال‌ها، سبب مشکل‌نما شدن این احادیث شده و با دقت در شیوه مباحثات ائمه علیهم السلام، پیچیدگی برخی از احادیث مشکل برطرف می‌شود.

منابع

- نهج البلاغه، شریف رضی، محمد بن حسین، (۱۴۱۴ق)، قم، هجرت.
۱. ابن ابی الحدید، عزالدین، (۱۴۰۴ق)، شرح نهج البلاغه، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۲. ابن سینا، حسین بن عبدالله، (۱۹۶۵م)، الشفاء، قاهره، نشر وزارت فرهنگ مصر.
۳. _____، منطق المشرقیین، (۱۳۶۴)، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۴. ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۳۹۵)، کمال الدین و تمام النعمة، تهران، اسلامیه.
۵. امینی، نوروز و اشکانی آقبلاغ، صمد، (۱۳۹۸)، «روایت «ما منا الا مقتول او مسموم» در ترازوی نقد»، علوم حدیث، ش ۹۴، ص ۲۰۳-۲۲۸.
۶. بجنوردی، حسن، (۱۳۷۷). القواعد الفقهیة، قم، الهادی.
۷. بحرانی، میثم بن علی، (۱۳۶۲)، شرح نهج البلاغه، قم، دفتر نشر کتاب.
۸. پورعلی، یاسین و مردانی، مهدی، (۱۳۹۷)، «علو مضمون»، حدیث حوزه، ش ۱۶، ص ۵۹-۸۰.
۹. جعفری تبریزی، محمدتقی، (۱۳۶۰)، منابع فقه، بی جا، انتشارات نور.
۱۰. حلّی، حسن بن یوسف، (۱۴۰۷ق)، کشف المراد، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۱. حلّی، حسین، (۱۴۱۵ق)، بحوث فقهیة، قم، مؤسسه المنار.
۱۲. دیمه‌کار گراب، محسن، (۱۳۹۴)، «روایت أنا نقطة تحت الباء در ترازوی نقد»، علوم حدیث، ش ۷۷، ص ۸۱-۱۰۳.
۱۳. روحانی، محمدصادق، (۱۳۸۲)، زبدة الأصول، تهران، حدیث دل.
۱۴. سبحانی، جعفر، (۱۳۸۳)، اصول الحدیث و احکامه، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۱۵. سند، محمد، (۱۴۲۹ق)، سند العروة الوثقی، قم، مکتبه فدک.
۱۶. صدر، محمدباقر، (۱۴۱۵ق)، جواهر الأصول، بیروت، دارالتعارف للمطبوعات.
۱۷. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، (۱۳۸۳)، شرح اصول کافی، تهران، مؤسسه مطالعات فرهنگی.
۱۸. طباطبایی، سیدمحمدکاظم، (۱۳۷۹)، «بعضی درباره «أن تكون الخلافة بالصحابة والقراة»»، علوم حدیث، ش ۱۸، ص ۹۵-۱۰۸.

۱۹. طوسی، نصیرالدین، (۱۳۷۶)، اساس الاقتباس، تهران، مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.
۲۰. فرحی، سیدعلی، (۱۴۳۱ق)، تحقیق فی القواعد الفقهية، قم، مؤسسة النشر الاسلامیه.
۲۱. قاضی زاهدی گلپایگانی، احمد، (۱۳۹۲)، پرسش های مردم و پاسخ های امام رضا علیه السلام، قم، عصر ظهور.
۲۲. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ق)، الکافی، تهران، دار الکتب الاسلامیه.
۲۳. _____، (۱۳۶۹)، اصول الکافی، مترجم: سیدجواد مصطفوی، تهران، کتابفروشی علمیه اسلامیه.
۲۴. مازندرانی، محمد صالح، (۱۳۸۲)، شرح الکافی، تهران، المكتبة الإسلامية.
۲۵. مبلغی، احمد، (۱۳۸۵)، نقد فقهی: بایدها و نبایدها، مجله فقه، ش ۵۰، ص ۱۴-۲۱.
۲۶. مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۳ق)، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار علیهم السلام، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
۲۷. مجلسی، محمد باقر، (۱۴۰۴ق)، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول علیهم السلام، تهران، دار الکتب الإسلامیه.
۲۸. مسعودی، عبدالهادی، (۱۳۹۴)، «احادیث صعب و مستصعب»، علوم حدیث، ش ۷۵، ص ۳-۱۹.
۲۹. معماري، داوود، (۱۳۸۷)، «مبانی فقه الحدیثی ملاصدرا»، مطالعات قرآن و حدیث، ش ۲، ص ۵-۳۶.
۳۰. مفید، محمد بن محمد، (۱۴۱۳ق)، الفصول المختارة، قم، کنگره شیخ مفید.
۳۱. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۹۰)، پیام امام، قم، انتشارات امام علی بن ابی طالب.
۳۲. موسوی بجنوردی، سیدحسن، (۱۴۱۹ق)، القواعد الفقهية، قم، الهادی.